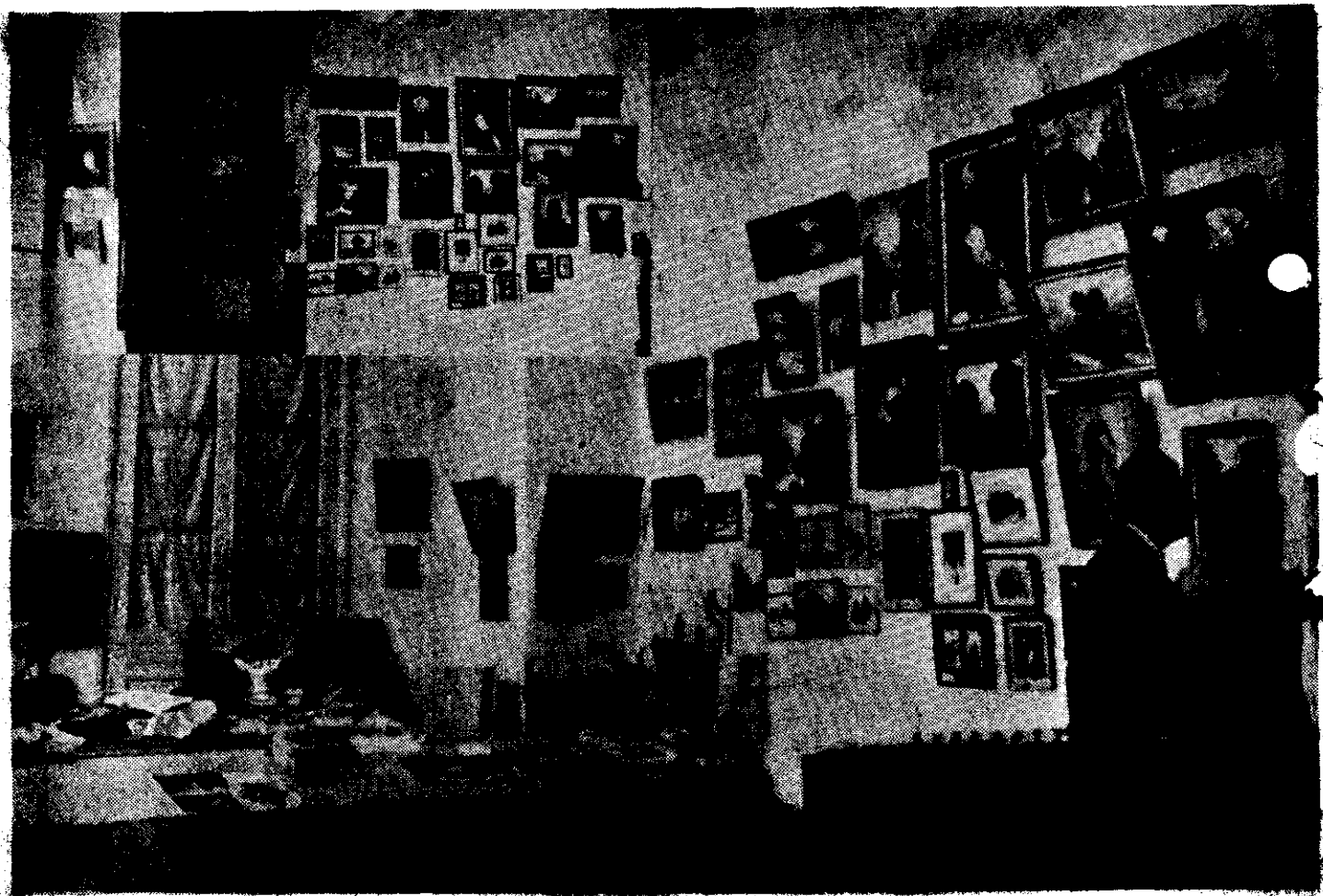
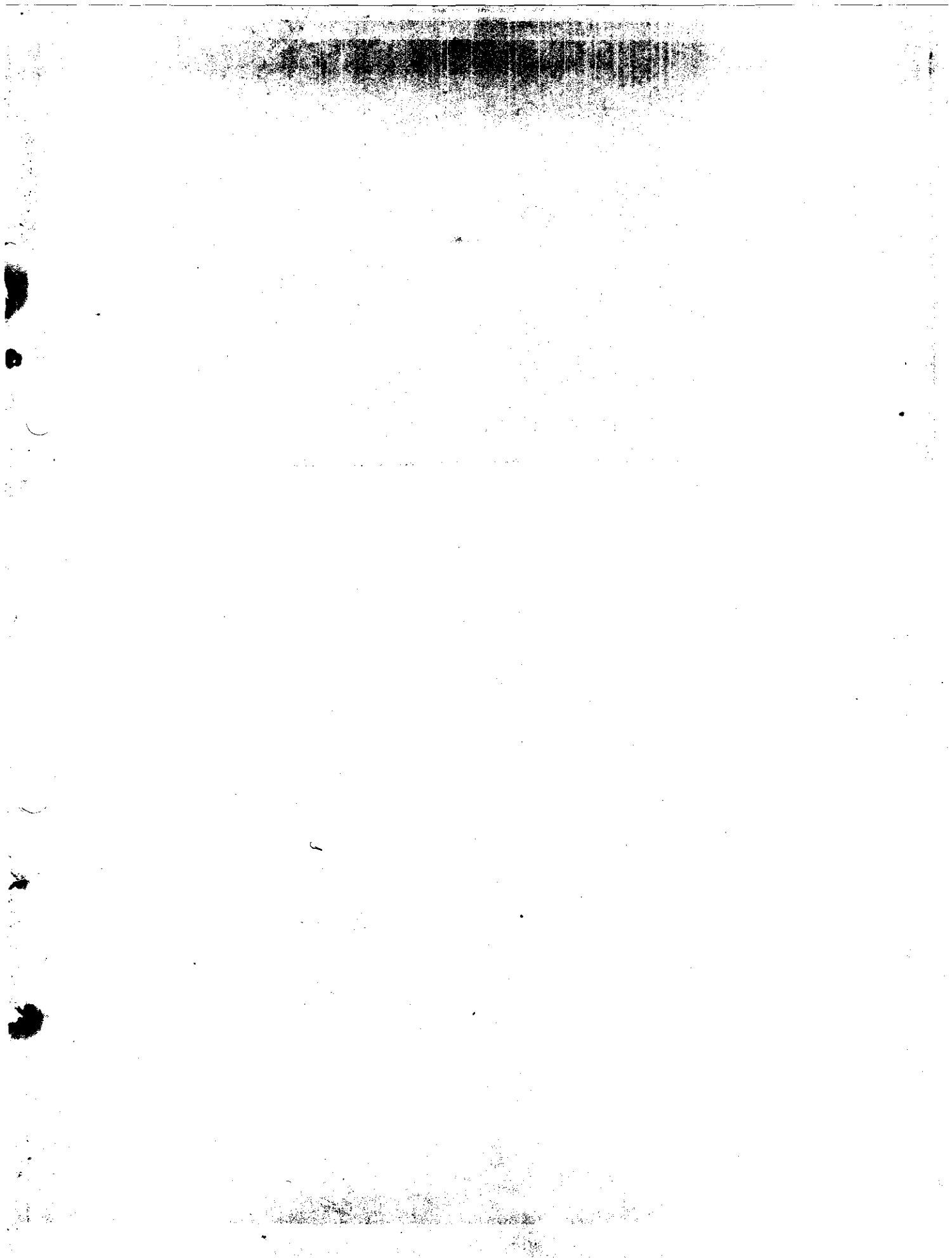


آهنگ سید

سال نهم

شماره دوم





آهنگ بديع

مخصوص جوانان بهائی است

هرماه شمسی يك شماره منتشر میشود

وجاه اشتراك سالانه ۱۲۰ ریال

شماره دم شهرالجلال شهرالجمال شهرالعضمه ۱۱۱ سال نهم
اردیبهشت ۱۳۳۳ شماره مسلسل ۱۴۴

فهرست مندرجات :

۲	صفحه	۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه
۳	"	۲- چرا در میاست دخالت نمیکنیم
۷	"	۳- آینده و جوانان
۸	"	۴- نامه بیک بهائی جدید
۱۳	"	۵- شعر "راز شیراز"
۱۴	"	۶- نمایشگاه آثار هنری جوانان
۱۵	"	۷- شش روز در ارض مقدس اقدس
۲۲	"	۸- مسابقه قایق توجیه
۲۳	"	۹- آهنگ بديع و خوانندگان

شرح عکسها :

روی جلسه : سه منظره از نمایشگاه آثار هنری جوانان بهائی طهران در رضوان ۱۱۱ بديع

(رجوع به صفحه ۱۴)

پشت جلسه : نمایندگان محترم بیست و یکمین انجمن شور روحانی ملی باجمعی از ارباب عزیز طهران

هوالمس

او یاران الهی و اما رحمتی نام مبارک محبوب و بی نهایت جمال
ابنیه را در متنی جذب و بوله بیاد آرید و زبان گشایید تا ساخت
دل از اندوه آب و گل بغزه و مقدس شود و روحانیت کبری جلوه نماید
آیات توحید اشراقی کند و نفس خدیو بلرز کرد و تقاعد نسدید
حاصل شود نام او درمان هر درد است و حرارت بخش هر سردی درها^ق
اعظم است و طلسم اکرم زندگی و وجهانست و نجات دهنده گمراهان
الیم این اسم مقدس حرز عالمیان است و پناه آدیان نغمه الهیست
ورنه رحمتی پس ای یاران وفا نموده با بسها^ا الابهی بر آرید و ای
طالبان جمال کبریا بافق اعلی توجه ننهید در نیامائید و نفسی
بر نیارید مگر بسجیت او و موهبت او و ترویج آیات او و اثبات او اینست^{نات}
مغناطیس تا امید این است قوه جاذبه توفیق .

چرا در سیاست دخالت نمیکنیم ؟

خطاب من در این مقال بکسان نیست که عدم مداخله در امور سیاسی را بنوعی عدم رشد اجتماعی تعبیر میکنند خطاب من بکسانیست که بهائی بودن را - منافی مداخله در امور سیاسی نمیدانند و الاخسوسه خطاب من بدوستانی است که ممکن است در اثر تلقینات دیگران تردیدی در جامعیت و قاطعیت این حکم محکم الهی بخوشترن راه دهند . در این سطور سخن از تعریف حقوقی و ظاهری سیاست و فلسفه و تاریخچه آن بمیان نخواهد آمد . معایب و مفاسد مداخله در امور سیاسی مورد بحث قرار نخواهد گرفت فقط یکبار بهائی بزبانی ساده و بی پیورایه خواهد گفت که چرا در سیاست دخالت نمیکند .

چرا در سیاست دخالت نمیکنیم ؟

۱- من خود را بهائی میدانم و بمظهریت ظهیر حضرت بهاء الله و مرکزیت میناق حضرت عبدالبهاء ولایت امر حضرت ولی امرالله مؤمن و معتقدم .

من کتاب مستطاب اقدس را میزان قاطع هر دلیل و برهانی دانسته و جمیع بیانات و دستورات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را در الواج و انکار مبارکه نص قاطع و محکم الهی میشمارم . من میدانم که شارع مقدس بیانات من فرموده است "لیس لاحد ان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعوالهم ما عندهم . . ." من میدانم که مرکز میناق و مبین ایاتش صریحا اعلان فرموده است که "میزان بهائوسی بودن و نبودن اینست که هرکسی در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد . " و بالاخره من مطمئنم که ولی امر محبوبم میفرماید :

(مظفر یوسفیان)

"از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کسل قلبا و ظاهرا و لسانا و باطنا یکی در کنار و از اینگونه افکار فارغ و آزاد باشیم و با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه‌ای از این فرق مختلفه متنازه داخل نگردیم . . ." با این حال مرا دیگر کجا یارای آن است که گرد امور سیاسی بگردم و با این تاکیدات صریحه مرا کجا مجال آنست که به بحث و استدلال پردازم .

طبیعی که بحد اقتضای ایمان دایم تن رنجور مرا از این سهم مهلك بر حذر داشته است . من بیمار را چه حاجت است که چون و چرا کم و از طبیب خویش صحبت و برهان طلبم چنانکه حق جل جلاله فرموده : " پیغمبران چون پزندگانند که بپرورش گیتی و کسان آن پرداختند تا بدرمان یگانگی بیماری یگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر - چگونگی کالبد و بیماریهای آن گاه است و هرگز مرغ پیش مردمان زمین بغراز آسمان دانش او نرسد"

۲- من خود را بهائی میدانم . عقل و منطق بمن حکم میکند که چون خود را بدیانت بهائی منتسب میکنم متمسک باصول و مبادی آن و متصف باخلاق و صفات بهائی نیز باشم . من مدعی عقل و اراده ام و معتقدم که با اراده و تعقل خود و بدون هیچ نوع تکلف و تحجلی این طریق را از میان شرق متداوله موجوده در عالم برگزیده‌ام و خوشترن را تابع اصول و مقررات آن قرار داده‌ام . اینک گفتم بدون هیچ نوع تکلفی از آن نظر است که در انتخاب طریق همیشه آزاد بوده و هستم فکر میکنم مطالعه میکنم تفکر میکنم و نتیجه جمیع این فعل و انفعالات این میشود که خود را بهائی میخوانم . اطلاق این اسم بر من بیپهوده و بدون سبب نمیتواند باشد . هراسی از اسما معرف خصوصیات و کیفیات مخصوصی است که تغییر یکی

است: "نفسی از احبا اگر بخواهد در امور سیاسی در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بداند که تعلق باین امر ندارد خود میداند." ۳- من خود را بهائی میدانم و خویشتن را با اصول و -

مقررات شریعت خود پستی بند و متمسک میشمارم و ایمان دارم که بزرگترین اعلی که در دیانت جهانی بهائیتی منظر نظر بوده و در حقیقت هدف و مقصود غائی و نهائی از تشریح این شریعت نیز حصول این موهبت عظمی است اعلی وحدت عالم انسانی است. من با امعان نظر در بیانات و آثار مبارکه یقین حاصل کرده ام که مقصود جمال قدم جل اسماعلا عظم و حضرت عبدالبهاء روح ما سوا فداء از حمل انهمه شداید و ولایا و تحمل انهمه رنج و سرگونی و زندان تحقق این موهبت کبری بوده است. من اطمینان دارم که خونهای پاک شهدای جانباز و فدائیان و اسلاف پر افتخار ما ریخته نشد مگر برای سقایه این نهال برومند. مساعی شهبانه روزی ولی امر محبوب و مجهودات و فدائیهای دوستان ما در سراسر جهان نیست مگر برای استقرار وحدت عالم انسانی و نجات جهان و جهانیان از چنگال نزاع و جدال و نفاق و اختلاف.

باز که این مقدمه کوتاه من معتقدم که دخالت در امور سیاسی و شرکت در احزاب و دسته جات سیاسی مختلفه برای وحدت عالم انسانی ضرر بوده و تحقق انرا بعهد و تمویق میافکند. میپرسید چرا؟ بدلیل آنکه ذیلا عرض میکنم:

آنچه که مورد انکار و تردید احدی نیست اینست که افراد بشر بنا بر مقتضای سن و میزان تجربیات و بنا بر محیط و شرائطی که در آن زندگی میکنند نوع تربیتی که می بینند دارای احساسات و ادراکات مختلف و متفاوتی هستند. این تفاوت عقول و ادراکات و فهم و سلیقه

از این خصوصیات موجب آن میشود که تسمیه بدان اسم دیگر موردی پیدا نکند. لفظ بهائی نیز بخودی خود معرف و مبین کیفیات معینی است از جمله این خصوصیات "عدم مداخله در امور سیاسی" است که بیکرد سومی با اسم بهائی باید دارا و حائز بآید. اگر خد شمه و خللی در این کیفیت خاص بوجود آید مسلم است که دیگر اطلاقی نام بهائی بر من صحیح و صادق و عقلائی نخواهد بود. پس من که خود را بهائی میدانم بحکم عقل و منطق ناچارم تا آخرین لحظه ای که خود را - باین نام مینامم جمیع مقررات و خصوصیات را که باین اسم مربوط است محترم بشمارم و در حفظ آنها بیکو نسیم و بحضرت اینک خواستم ادنی انحرافی از این اصول و - مقررات حاصل کنم باید از اطلاقی این اسم بر خود چشم پپوشم و چون چنین کردم دیگر آزاد خواهم بود و - هیچکس از من توقع تمسک با اصول و مقرراتی را که ببینای ان پای بند نیستم نخواهد داشت. مادام که خودم با تعقل و تفکر میل و اراده خود را با اصول و قواعد معینی مقید ساختم ملزم بر رعایت ان اصول و حدود هستم و چون زمام اراده و تمایل خویش را رها ساختم دیگر قید و بندی ندارم و مختارم تا سرانجام به نتایج و آثار اعمال خویش برسیم.

حاصل کلام آنکه انتساب من به جامعه بهائی مرا ملزم میسازد که بجمیع مقررات و اصولی که برای حفظ و صیانت این جامعه وضع شده است پدید "احترام نگریسته و آنها را بدین ادنی تخیر و تعبیر و تفسیری بموقع اجسرا بگذارم. از جمله این اصول و مقررات "عدم مداخله در امور سیاسی" است و آنچه که فوقا بطور مشروح بیان گردید بحکم عقل ناچارم که بعد لول ان عمل کنم و ادنی انحرافی از ان حاصل ننمایم. مرکز میثاقی حضرت عبدالبهاء جمله آنچه را که از پیش گذشت در این بیان جامع و مختصر باحسن وجه باهل بها" تفهیم فرموده -

حال اگر با این مقدمه من و دوستان امثال من مجاز بودیم که در سیاست دخالت کنیم و یا خدای نکرده پسا وجود دستورات صریحه الهیه در این مورد باز مباشرت بامر سیاسیة فنائیم چه خواهد شد؟ از آن نظر کسسه ما نیز با وجود بهائی بوده از لحاظ شئون و کیفیات بشری با دیگر نفوس یکسان بوده و تفاوتی نداریم و از آن نظر که هر یک از ما نیز مانند سایرین دارای احساسات و ذوق و سلیقه و فهم و ادراک مختلف هستیم ناچار طرق و مسالك سیاسی را هم که انتخاب میکنیم باید یکدیگر متفاوت و مغایر خواهد بود (آنچه که اهل بها را بزر سرابرد، یگانگی در اورد، و مانع ظهور و بروز اختلافات گوناگون است نفوذ روح بهائیی و تائید تیرگنات و آثار الهی است) و از آنجا که این طرق و مسالك با یکدیگر مخالف و معارض میباشند (زیرا اگر اصول و عقاید و مرام آنها یکی بود تعدد فرق و احزاب موردی نداشت) خواه و نخواه من و سایر افراد احبا نیز که در این عقیقه و دستجات متباغضه داخل شده ایم نسبت به یکدیگر و بگسری بغض و عناد خواهیم ورزید و همین کیفیت دامنه این اختلاف و نفاق توسعه مییابد تا بممالک دیگر و افراد سایر اقوام و ملل نیز که با عقیده و مرام و سیاست متبوع ما توافقی ندارند سرایت کند و در این میان آنچه از نظر ما خواهد رفت استقرار وحدت عالم انسانی در جهان خواهد بود.

من اکنون که بهائی هستم و در هیچیک از احزاب و فرق سیاسی وارد نیستم جمیع افراد بشر را از سفید و سیاه و سرخ و زرد از هر کشور و ملتی که باشند و بهر زبان و لهجه ای که تکلم کنند برادر خود میدانم و صمیمانه از روند سعادت و ترقی و تعالی ایشان ولی ای اگسرد وارد جریانات سیاسی شدم باز هم همین احساسات را نسبت با افراد بشر خواهم داشت؟ من که اکنون میتوانم با کمال مبینظری و ماحبت و دوستی افراد

افراد عوجب میشود که استنباطات ایشان نیز از اشیاء و امور بیگانه میزان نبوده و اظهار نظر و ابراز تعامیل ایشان نسبت بمسائل مختلفه بیک نحو نباشد. اختلاف فهم و سلیقه افراد بشر در جمیع مظاهر و موارد زندگی جلوه گر بوده و بصورت اختلافات گوناگون بروز میکند. از جمله مواردی که این اختلاف فهم و سلیقه بنحوا شد و اقوی میدان جلوه گری یافته و بساط اختلاف و نفاق میگستراند میدان سیاست است. زیرا اصولا لازمه امور سیاسی همیشه یکسوی استتار و پرده پوشی خاصی است کسسه کمتر از افراد عادی و معمولی را در پس این سپرده راهی است. این استتار روشن نبودن مقاصد و امور و وقایع سبب میشود که از افراد بشر آنها که بیشتر در امور مختلفه کجنگاوند این امور را موافق فهم و سلیقه خویش تعبیر و توجیه نموده و برای خود مسلك و مرامی برگزینند و آنها هم که از خود صاحب عقیده و راهی نیستند به تبعه دیگران وارد دسته و جمعیتی شوند که مرام آن با فهم و منطق ایشان بیشتر سازگار است از همینجاست که اختلاف شروع میشود زیرا بشری که گذشت فهم و سلیقه افراد مختلف و متفاوت است و بناچار طرق و مسالكی را هم که بر حسب این عقول و ادراکات متفاوت انتخاب میکنند مختلف و متفاوت خواهد بود و نتیجه آنکه افراد جامعه بدستجات و احزاب و جمعیت های متعددی تقسیم میشوند. این احزاب و اجتماعات هر یک برای خود مرامنامه و اصول و عقاید خاصی دارند که معمولا و اغلب مخالف و مباین مقررات دسته جات دیگر بود و اعضای خود را با کمال حدت و تعصب تشویق بمسئدفاع از این عقاید و اصول و تبلیغ آن مینمایند. این تعصب و پافشاری که افراد احزاب مختلفه در اثبات و تائید عقاید سیاسی خویش بروز میدهند باعث ایجاد اختلاف و لجاج و عناد بین ایشان شده و اساس وحدت و یگانگی را در جوامع انسانی متزلزل میسازد.

دیگر بسوی وحدت عالم انسانی بخوانم و ایشان را بزهر خیمه یکرنگ یگانگی و صلح و سلام دعوت کنم آیا اگر وارد احزاب و دستجات سیاسی شوم و بازم باین خدمت توفیق خواهم یافت؟ چه کسی را دعوت کنم؟ کسانیرا که بعلت اختلاف عقیده سیاسی آنان را دشمن خودم. می شمارم؟ کسانیرا که بسبب مقتضیات سیاسی از ایشان دوری بجهت؟ آیا افراد وقتی به بینند در جامعه ای که من مدعی عضویت آن هستم جامعه ای که مدعی است استقرار وحدت عالم انسانی است جامعه ای که هدف - ان ایجاد وحدت واتحاد بین جمیع ملل و دول و افراد است بعلت اغراض سیاسی اختلاف و تفاق وجود دارد - دعوت مرا اجابت خواهند کرد و قدمی پیش خواهند گذاشت؟ آیا بمن نخواهند گفت جامعه شما که نتوانسته است بین افراد خود ایجاد محبت واتحاد کند چگونه میخواهد اساس اختلاف را در سراسر جهان براندازد؟ حقیقتا آیا منطقی است که برای خود هدفی تعیین و اعلام کند و نگاه در جهت مخالف آن گام بردارد؟ آیا دخالت من در امور سیاسی روی گرداندن از هدف مقدس جامعه بهائی که من افتخار عضویت آنرا دارم - نخواهد بود؟

اینها یک سلسله سئوالاتی است که جواب آن منسکسل را اسان خواهد کرد. شریعتی که جمیع احکام و دستورات آن حصول محور اتحاد وحدت عالم انسانی دور میزند نمیتواند منطقی هم نیست که به پیروان خود اجازه دهد تا با مدخله در امور سیاسی و انتخاب طرق و مسالك مختلفه که نتیجه اش ایجاد اختلاف و تفاق بین ایشان است در حصول این مقصود عالمی که منتهی امال و آرزوی جمیع افراد رنج دیده و محنت کشیده بشر است تعویق و تاخیری روی دهد.

۴- من خود را بهائی میدانم و احکام و دستورات دیانت بهائی را سبب نجات عالم و رهبری بشری بسوی یک-

زندگی آرام و صلح امیز می شمارم. دیانت من وجدان من عقل من بمن حکم میکند که سایر افراد بشر را از - ایسن کمیای سعادت با خبر کنم و این پیام ملکوتی را بسمع ایشان برسانم و روان تشنه آنانرا از این آب حیوان سیراب نمایم. پیروی از هر شریعت و مسلک و برای ایجاب میکند که پیروان آن ضریقه و مسلک در مقام اشاعه و نشر اصول و معتقدات آن ضریقه برآیند و سایر افراد را بظل آن دعوت کنند.

اگر من که بهائی هستم مجاز باشم که در احزاب سیاسی نیز شرکت کنم و خداوند نکند در عین بهائی بودن - بعقیده و مرام سیاسی مخصوص نیز پای بند باشم در اینصورت وظیفه من چه خواهد بود؟ اصول و معتقدات کدامیک را تسبیح خواهم کرد؟ انرژی و نبیره خود را در راه پیشرفت کدامیک از ایند و طریق بکسار خواهم برد؟ باز همه اینها گذشته اگر احناینا اصلی از اصول حزب سیاسی را که بان پیوسته ام با حکمی از احکام شریعت الهی معارض و مغایر بیایم چه خواهم کرد؟ بگذارم عمل خواهم کرد؟ اظهار اعتقاد بسد و اصل مغایر و اجرای آنها در آن واحد بدیهی است که غیر منطقی و نامعقول خواهد بود هر یک از ایند و اصل را هم اگر قبول من بمنزله نفی اصل دیگر و نتیجه نفی آن عقیده و مرام تلقی خواهد شد. پس تنها - یگراه میماند و آن انتخاب یکی از دو طریق است یعنی اگر دیانت بهائی را انتخاب کرده و یا میگویم باید بحکم عقل دست از عقاید دیگر بشویم و اگر بعقاید دیگر تمایلی دارم باید چشم از دیانت بهائی ببوشم. جمع بین ایند و امکان ندارد. شارع مقدس دیانت بهائی صریحا و بدون هیچگونه برد و پوشی و چون و چرا خطاب بمن و امثال من میفرماید: "ای پسر ارض اگر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر اراده و جمال داری چشم از عالمیان بردار زیرا اراده من و غیر من چون آب و آتش در یکدل

نامه‌های پر مغز ۲ و "مراکه مدتهاست از پوشرفت در راه وظائف امری و دینی خویش یا ز مانده ام آگاه کرد و گفتار بند امیز و دلنشین مرا واداشت که تکسانی بخود بدهم و بوظیفه بزرگی که در پوش دارم متوجه شوم . " او " در آخرین نامه خویش برای راهنمایی و بیدار کردن احساسات خفته من از این مناجات شیرین یاد کرده بود :

" وقت تنگاست و اهنگ مطرب نزدیک بانتهای میدان وسیع موجود و چوگان عنایت در دست و کوی سعادت در پیش . وقت جولانست و ریودنا گوی از میدان برآستی وقت تنگاست؟

باید بخود تکانی بدیم باید کوشش کنیم تا لوای پر همیشه امر بهائی را در سراسر جهان برافرازیم .
دنیای بهائی و جهان بشریت در انتظار جنبش جوانان است

وقت بانتهای میرسد و عفریت جنگ و خونریزی قیافه خوفناک و کریه خود را بجهانیان نشان میدهد بشر - متهم در غرق در مادیات گشته و از طریق صواب منحرف شده اند .

یک هیجان ناچیز کافیت که دنیائی را باتش نابودی - بکشد و یک اشاره کوچک ممکن است شرق را بجان غرب و غرب را بجان شرق بیاندازد .

جهل و خود پرستی چنان آنها را در خود گرفته که از خود بیخبر گشته اند و ما باز هم در انتظار نشسته ایم در انتظار چه چیز ؟

چرا از جا نمیجنبیم و نعره یا بها "الابهی از سینه

XX

و قلب ننگجد . " تکلیف روشن است محصل تا مل و تردید نیست . یا از این راه یا از آن راه .
پسایمان

عیاس ایزدی

بر نمیکنیم برای راهنمایی افراد گمراه بتکاپو نیافتیم چرا برآکنده نمیشویم و بیلاد دوردست مهاجرت نمیکنیم اینده روشن بهائی بر اساس کردار ما بنا میشود و همه از گوشه و کنار بجوانان که گل سر سبد جامعه بهائیس هستند چشم دوخته اند .

این نگاههای خسته پیران امروز و جوانان فعال - دیریز است که بما جوانها دوخته شده و ما زبان حال میگویند : تا نیروی شگرف جوانی دارید بیخیزید و پرچم افتخار امیز وحدت عالم انسانی را در سراسر دنیای اشفته بر پا کنید . بر خیزید و بندهای رسالوح پرور مولای امرکه از برای کوهها و دریاها از دامن کوه باصفای کرمل شمارا بخاطر پیشرفت امر و اجرای تعالیم مبارکه حضرت عبدالبها یاد میکنند پاسخ دهید و تا دیر نشده برآکنده شوید و آواره دیار گردید تا هر شمعی از شما محفلی را در اقصای نقاط عالم نورانی کند .

بر خیزید پیش از آنکه این افراد غوطه ور در دنیسای جهالت و مادیات بنیان اجتماع را باتش کشیده و خشک و تر را باهم بسوزانند آنها را بعالم نورانیت راهنمایی کنید .

جنبشی کنید وزودتر از آنکه این بشر گم شده از راه خدا و دین دست بانهند ام و نابودی عالم بزنند آنها را - بدنیای یگانگی و عفا دعوت کنید .

هیچ میدانید دلی که نور ایمان در اعماقش نفوذ نکند وحشی و خود سر بار میاید ؟ هیچ میدانید که شما میتوانید به نیروی جوانی از شرق و غرب و از جنوب به شمال رهسپار گردید و روح بیخبر آنها را با پیامهای ملکوتی مولای امر آشنا سازید و در دل آنان نیروی عظیم خدائی را نفوذ دهید ؟ در این وقت است که خواهید توانست سرپرده صلح اکبر را در تمام دنیا بلند کنید

(از مرضیه گسیل)

پول عزیز : تو هفته گذشته بمحفل مقدس روحانی ...
مراجعه نموده و خود را بعنوان بهائی معرفی نمودی ...
این کار بسیار ساده برگزار گردید و مورد سوال و ...
جواب زیادی قرار نگرفتی تا ایمان و اعتراف خود را نسبت
بچهان موضوع اساسی که رئیس محفل انرا برای تسو
شرح داد بیان داشتی و سپس تورا بعنوان یک بهائی
جدید تبریک گفتند شاید بعضی از اعضا چیسزی
بانچه رئیس محفل اظهار نمود بهبود افزودند و بعد همه
با تو دست دادند هم از آن لحاظ که یک بهائی تازه ...
بجامعه افزوده شد بود و هم بدان سبب که تو بعد
از یک کار خسته کننده باعث شد بودی که آنها یک تنفس
خوش و موافقی داشته باشند .

خوب از آن لحظه که آنها جهت قبول تو را می دادند خود
تو نیز دارای همان حقوق و مزایائی که بهائیان قدیم
دارند شدی رای تو مساوی هر شخص دیگر در جامعه
است و ارا و نظرات تو نیز مانند تمام افراد دیگر باید
مورد توجه قرار گیرد و او قابل قبول برای عضویت هر
یک از هیئت های تشکیلاتی هستی . ولی درباره رفتار
خود در تشکیلات چه تصمیمی گرفته ای ؟

وندای یگانگی و یگرنگی بشر را در سراسر افاق منتشر
سازید و در اندام دنیای پرداخته دستهای جوان شما
از زبان شیرین و فصیح حضرت عبدالبها گفتگو خواهد
کرد .

- "مژه باد مژه باد که نوشمس حقیقت طلوع نمود .
- "مژه باد مژه باد که بشارت الهی ظاهر گشت .
- "مژه باد مژه باد که بیم اکبر الهی ظاهر شد .
- مژه باد مژه باد که علم وحدت عالم انسانی بلند گردید
- مژه باد مژه باد که خیمه صلح اکبر ب موج زد ... پایا

راستی تو حالا خیلی زیاد تحت تاثیر آقای (جو)
قرار داری زیرا او امر مبارک را بتو تبلیغ کرده است
شاید تو همیشه با او مربوط بودی و تعلق خود را قطع
نمائی چه که بین مبلغ و مبتدی همیشه علاقه شیبیه
بعلاقه پدری و فرزند میبود است و این امر طبیعی
است که مردم کسی را که بزبان آنها صحبت کند و یا
با آنها هم سلیقه باشد دوست دارند و سوسی او ...
جذب میشوند تو نیز امرا دوست داشتی و از صاحبست
اولادت میپردی همین امر باعث شد که وقتی که او ...
شروع بصحبت درباره امر نمود تو مطالب وی گوش دادی
(و من تصور میکنم که تو در اوایل فکر میکردی که او پس
همد خسوس که داراست تنها اعتقاد او بامر بهائیت
عیب او محسوب است و گمان مینمودی که دین عبارت از
چیزی است که باید انرا در موزه گذاشت و تعجب مینمودی
که چطور میشود شخص متجددی مثل (جو) تعلقش
بدان داشته باشد) .

حالیه یکی از کارهای مشکل تو اینست که استقلال خود
را در مقابل او حفظ نمائی منظور من این نیست که بسا
پشت کنی و او را ترك نمائی بلکه شخصیت فردی خود
را از لحاظ یک مؤمن بهائی ترقی دهی و پیشرفت
نمائی و تا این حال حاصل نشود تو قادر نخواهی بود
که بخدمت امر توفیق یابی و بمقتضیات آن عامل شوی .
چه که این امر برای افراد مبلغ است نه انانی که مقلید
و مقلد دیگرانند .

در عصرهای گذشته اتفاق میافتاد که پادشاهی مؤمن
شده و تمام رعایای خود را وادار بایمان بشرع تازه
کند در زمان حضرت رسول تمام یک قبیله در یکروز قبول
اسلام کردند ولی در این ظهور منبع تو باختیار خود ...

هستی و بعد از مطالعه و تأمل قابل ملاحظه تصدیق
 نموده و خود با اختیار ایمان آوردی و آنچه (جو)
 درباره تو کرد این بود که بمطالعه و تفکر تو کمک نمود .
 تو باید بدانی که افراد هر وقت نتوانستند استقلال فکر
 خود را نسبت باشخاص حتی دوستان و بستگان ویا -
 نفوس که ظاهراً بر آنها مسلطند قطع نمایند چنین -
 افراد وجودشان بی ثمر و درین جمع هستی آنها
 با فقدان برابر حتی موجب ضرر است .
 برای مثال تو میتوانی در نظر آوری که اقا و خانم فلان را
 که زن و شوهرند همیشه تابع فکر هم اند (نه از ان -
 لحاظ که در موضع مورد بحث مطالعه نموده و هر دو بیک
 نتیجه باشند و نه از ان لحاظ که این دو تن دارای یک
 مغز واحدند بلکه از ان لحاظ که خانم فلان بلا اراده -
 تبعیت شوهر خود را مینماید و هر چه او گفت میگردد)
 این کار نه تنها نفوذ و اثر جمعیت را کم مینماید بلکه
 با بیفکرتی و بزهی آن سد میکند . تصور نما که
 این دو تن (اقا و خانم) عضو لجنه باشند که اعضای
 آن لجنه هشت نفرند این عمل عده آنها را برای اجرای
 تمام مقاصد عملی و مشورت در امور به هفت تقلیل میدهد
 ولی ضرر اساسی این کار وقتی ظهور مینماید که کسی در
 لجنه مجبور شود با نظر های فلان مخالفت کند چه
 در این موقع دو تن را در مقابل خود مینماید و خانم ایشان
 نیز بمخالفت بر میخیزد .
 گاهی اوقات تو ممکن است این مثال را درباره یک هیئتی
 ملاحظه نمائی که تمام افراد آن هیئت نسبت بیک
 دو تن که نسبت بد آنها اولویت دارند مانند همین زن
 و شوهر رفتار کنند یعنی بعضی اینکه موضوع تازه طرح
 شد همه بد ها ن آقای فلان و آقای بهمان چشم میدوزند
 تا به بینند آنها چه عقیده دارند تا آنان نیز انرا -
 تأیید نمایند و در موقعی که انگشت ها بعنوان رد و
 قبول بالا میرود و این مینماید این دو تن مورد تقلید

قرار میگیرند و فی الحقیقه آنها برای هیئت تصمیم
 میگیرند . و تفکر اعضا بهمین جا خاتمه مینماید . مثالی
 که برای زن و شوهر ذکر نمودم درباره زنان و شوهران
 قدیمی است و گرنه در دیانت بهائی زن و شوهر دارای
 مقام برابرند و هر یک شخصیت خود را دارا مینباشند .
 شاید مقصود مرا درست درک نکرده باشی منظور من
 این نیست که تو از استفاده از معلومات و تجربیات نفوس
 برجسته در جامعه خود داری کنی بلکه مقصود اینست
 که تو هم بکشف مسائل و تصمیماتی که باید اتخاذ شود
 اظهار علاقه نمائی و نظری ولو مختصر اظهار کنی و
 شاید در بین این افراد برجسته نفوس باشند که فرصت
 اظهار نظر را بتو ندهند و خود بسخن پردازند و لسی
 در جامعه ها کسی که بمقام بلوغ رسیده اند همیشه
 افراد را تشویق باظهار نظر مینمایند و از عقائد تمام
 افراد هیئت استفاده مینمایند .
 بیسل : موضوع مهم اینست که تو باید خود را از (جو)
 رها سازی وقتی که در جلسه درباره " مسئله " به پیروی
 وجدان و انصاف خود با عقیده وی مخالفت مینمائی
 از ده مباحث اگر او برستی دوست تو ست هرگز مایسل
 نیست که تو شاگرد و تابع او باشی در امر هیچگونه -
 تقلید و (تابعیت) وجود ندارد .
 بیسل : تو اینها بدان که از اول دنیا يك (اشخاص)
 نا مشخصی مسئول تمام مشکلات و بدبختی های ما بوده
 اند (ان اشخاص) و همه جا ذکر میشده اند و مردم
 عادی تابع (ان اشخاص) بوده اند (ان اشخاص)
 جنگ میکردند مردم عادی میزدند (ان اشخاص) برای
 همه چیز حساب درست میکردند و مردم میپرداختند .
 حال برای اولین بار نظمی در عسره گیتی ظهور نموده
 است که با افراد عادی نیز حق اظهار نظر داده است
 که دیگر پیش از این قضاوت در امور را بعصده (ان اشخاص)
 نمی گذارد . در بدترین دهات کوچکترین افراد میتوانند

عقیده خود را در محفل ملی مورد مذاکره است
 طرح نمایند چه ممکن است از این شخص حقیقی
 نظری ظاهر شود که در مصالح عمومی مفید افتد
 و این در صورتیست که افراد مستقلا تفکر نمایند نه
 آنکه تابع عقاید دیگران باشند .

تو نباید هرگز مقام متانت و حیا را با سهل انگاری و -
 اینکه خود را در پیش اشخاص مهمتر از خود پیمازی
 اشتباه کنی در جلسات صیافات نوزده روزه پیا خیز
 و نظر خود را اظهار نما و این گمان را بخود راه مده
 که فقط اشخاص (مهم) باید سخن بگویند و نظر -
 بدهند همه کس مهم است اگر بوجود تو در انجا
 احتیاجی نبود حضور لزومی نیافت و اگر بنا بود که
 تو فقط بده بگویی یا در همه جا پیروی (جسو)
 را تمامی بدان محل احضار نمیکردند .

حضور تو برای اولین دفعه در جلسه صیافت چندان
 اسان نیست این امر الهی است امر بسیار مهمی
 است اساس این امر عبارت از ظهور کمالات معنوی است
 تو ممکن است در صیافات با مشکلاتی روبرو گردی فی
 المثل بعضی اعضای ان نابالغ باشند و ندانند که -
 چگونه با هم مذاکره نمایند و انتقاد از عقاید یکدیگر
 کنند در جامعه های تربیت یافته عقاید مختلف در عین
 عمیمیت و رفاقت اظهار و بحث میشود و بالاخره
 بموافقت میانجامد ولی در جامعه های نابالغ در
 موقع ظهور عقاید مختلف رنگ ها سرخ شده و خون ها
 بجوش میاید .

مفطور من از جامعه های نابالغ ان جامعه هائی است که
 میدانند چگونه بیکدیگر محبت داشته باشند . حضرت
 عبدالبها بیانی بدینضمون فرموده اند که قانون
 محبت و انجذاب در همه جا و بدرجات مختلف حکم
 فرماست حتی در جماد محبت تا حدی موجود است
 چه اگر ذرات ان بهم پیوستگی و انجذاب نمی یافتند

جماد وجود پیدا نمیکرد وقتی که تو بهائی میشوی درک
 میکنی که پوست داشتن نفوسی که انسان بحال انها
 کمتر وقوف دارد اسانتر است ولی وقتیکه عده
 با عقاید مختلف دور هم گرد آمدند اظهار محبت
 و صمیمیت کمی مشکل میشود برای مثال تو
 میتوانی تمام مردمی را که در خیابان میبینی و یا
 در رستوران در کنار میز غذا ملاحظه مینمائی دوست
 بداری ولی مقصد اصلی اینست که تو یابید با انبهائی
 که جهت مشورت گرد هم آمده اید و برای انجام کاری
 جمع شده اید و حالات مختلف و متضاد
 اشخاص در مقابل تو ظهور مینماید انها را بکنواخت
 دوست بداری و صمیمی باشی چه محبت حقیقی نفعه روح
 القدس در قلب انسانی تعریف شده است .

همچنان تو باید فراگیری که (با رقه حقیقت شعاع -
 ساطعه از تصادم افکار است) تو در خدمات تشکیلاتی
 خود بزودی خواهی دید که بعضی اینک شخصی
 با عقیده و نظر تو مخالفت میکند و یا در مقابل اظهارات
 (جو) مقاومت مینماید موهای گردن بسوبه
 علامت غضب راست میایستد در این مواقع -
 وقتی بمنزل رفتی یکی از دوکار را میکنی بطریقه
 صمیمی و ان اینست که خود را در مقابل
 ان دسته مخالف نهاده میکنی (باید تلبیح بود)
 یا (باید صبر و حوصله پیش گرفت) یا (باید
 پوزش خواست) و در صورت دیگر ممکن است با خود -
 بگویی (اگر صیافات نوزده روزه همه چنین است دیگر
 بجلسه نخواهم رفست من در خانه
 میانستم تا هم آهنگی
 وعدم مخالفت خود را حفظ

نمایم و مطلبی نگیم تا موجب عدم موافقت کسی نگردد) باید بدانی که هم آهنگی به این مفهوم که شخصی در خانه خود بنشیند و جلسات نبرد ازان لحاظ که نمیتواند خود را معتدل با اخلاق دیگران نماید یک عمل بچگانه و حاکی از عدم بلوغ و درخور اعتنا نیست. خلوص و خدمت در امر بهائی بمعنی اینست که رفتاری غیر از این داشته باشیم و هم آهنگی نهد در امر عبارت از بستگی بجمعیت است.

دنیای ما از زهر نفرت و عداوت مسموم شده است و در حال جان کندن میباشد و شیشه حیات او شکسته اجزای متشکله عالم انسانی همچون مدعومین یک مهمانی در آخر جلسه در حال پراکندگی است ولی حیات بهائی بعکس است او در حال تشکیل است و جامعه ما در ابتدای اجتماع و اشتغال خود میباشد. ما وارد این امر میشویم در حالی که یک نیمه از تعلقات زندگی قبلی خود را که عبارت از استبداد قدیمی و نفرت و عداوت کهن است در مرحله حیات بهائی نیز میخواهیم وارد کنیم و این روشها را جانشین روش محبت کنیم ولی امر بهائی این پوسیده رفتارهای کهن را نمیپذیرد و اگر بپا بود انرا بیزیرد دیگر نفعی ازان برای جهان حصول نمییافت.

وقتی که شروع بر رفتن جلسات ضیافات را مینمائی در اوایل دو قسمت اول و آخر آن یعنی قسمت مربوط بمسائل روحانی و قسمت اخیر آن که تنفس و پذیرایی است جلب توجه ترا مینماید ولی هر چه بگذرد بقسمت وسطی جلسات یعنی آن مرحله که مربوط بمشورت است تو را راهی تر خواهد ساخت و شائق تر خواهد نمود چه در این موقع مناسب است که افراد بهائی عموماً حسی اظهار نظر در مسائل محلی و ملی امر را مینمایند. فی الحقیقه اظهار نظر و ابراز عقیده در امور محلی و ملی در جلسات ضیافتی تنها یک حقی نیست که بتوان

از آن استفاده نمود بلکه آن (وظیفه) است — میتوانی این موضوع را در کتاب بهائی پروسیجس (نظامات بهائی) ملاحظه نمائی که ذکر شده است (عقیده راسخ حضرت ولی امرالله بر اینست که امر مشورت باید بین محفل روحانی ملی و قاطبه احبسا برقرار باشد . . . منظور اصلی از ضیافات نوزده روزه آنست که افراد یاران بتوانند هرگونه پیشنهادهای را به محفل روحانی محلی خویش تقدیم دارند تا آن محفل بنوبه خود مراتب را بمحفل روحانی ملی ارجاع نماید) محفل ملی همیشه بکمال اشتیاق منتظر همکاری محافل محلی و افراد بهائی است در کتاب فوق الذکر از قلم مبارک حضرت ولی امرالله چنین مذکور است (یکی از وظایف اساسی محافل مذکوره آنست که بین جامعه های محلی و امنای محفل ملی واسطه باشند).

بنظر من یک قاعده خوب مشورت اینست که شخصیکمال دقت عقیده را که مخالف نظر خود اوست مورد مطالعه قرار دهد (بجای آن قاعده که اشخاص نظر نفوسسی را که عقیده آنها را تا بید میکنند مورد مطالعه قرار میدهند).

بدترین وضعیتی که در جلسات ضیافات ممکن است بخود بگیری اینست که بگویی (انها خوب میفهمند که چه میکنند بمن چه که مداخله کنم) این کار را همکاری نمیگویند بلکه این عمل سستی و رخوت نام دارد بتوحق اظهار نظر داده اند ازان استفاده کن.

در جلسات ضیافات پیوسته گنا ده رویا شرجلت و کم روشی غالباً شخص را در نظر دیگران نامطوبع مینماید و نیروی حرکت و فعالیت را در انسان از بین میبرد. حضرت بهاء الله میفرماید (لسان شفقت جذاب قلوب است) —

البته در اننای صحبت مراعات نما که کلام دیگران را قطع نکنی و با اصطلاح بیان صحبت دیگران ندوی و خضوع

در مکالمه را از دست ندهی .

در بین کلمات بیشماری که حضرت عبدالبها^۱ دارا بودند حضرت ولی امرالله در کتاب "God Remains By" این نکته را بدینصورت ذکر میفرمایند که "ایشان چنان ملایم و مهربان و ساده بودند که هر که بحضورشان مشرف میشد فراموش میکرد که در محضر کسی قرار دارد که مری عظیم والواح و بیاناتش الهام دهنده و تسلیت بخشنده عدها هزار نفوس در شرق و غرب عالم است" .
در سالهای گذشته که من در حقیقا بحضور حضرت وقت مبارکه^۲ علیا مشرف شدم ملاحظه نمودم که حضرتش در عین بزرگواری چندان خضوع و ملایمتی را داراست که هر وقت خاطره دیدار حضرتش را بخاطر میگردانم چنانست که گویی نهری در برابر من میدرخشد و آبوی خوشی بمشام میرسد .

بیول عزیز : امروزه مردم دنیا عقیده ندارند که دیگر (محبت) درجائی از دنیا وجود داشته باشد ما باید بدانها نشان بدیم که محبت وجود دارد .
یکی از دانشمندان عصر ما میگوید (با ملاحظه عناصر اساسی در طبیعت انسان ارزی برادری و دوستی عمومی فقط رویا و خیال خوشی تواند بود . . . جنس بد نام - گرگها ممکن است از لحاظ توحش و تعدی بمقام انسان برسند ولی آنها هرگز ادعای برادری نمیکنند محبت - نوع بشر فقط بهانه نقوسی است که حتی قادر نیستند یک نفر را دوست بدارند) این است نظر مردم دنیا درباره محبت .

ایامیدانی که چه کسی موظف بایجاد اتحاد بین جمعیت است بیول عزیز تو موظف بدین کاری مقدمات این عمل در آنها فراهم است فقط در اینجا چهار نکته است که میتواند کمک و مساعد این امر گردد .

من نکته اول را بطور منفی بیان میکنم تا بیشتر قابل ملاحظه گردد : سریع ترین راه برای ایجاد اختلاف بین دو نفر اینست که نزدیکی از آنها چیز ناموافقی را که

دیگری درباره اش گفته است تکرار نمائی من نمیدانم چرا ما اینطوریم ولی میدانم که مافوق العاده مشتاقیم تا پس دانیم که در پشت سرما درباره ما چه گفته میشود . سو هیچوقت بکسی اجازه مده تا از این قبیل مطالب را که پشت سر تو گفته شده پیش تو تکرار نماید و هرگز گول این جمله را که بعضی بوسید بعضی دوست نمایان گشته میشود (چون من دوست تو هستم و ضیفه خود میدانم که اینرا برای تو بگویم) نخور چه اگر او ترا دوست داشته باشد هرگز حاضر نمیشود که مطلبی را تکرار کند که موجب ازدگی خاطر تو گردد و اگر این انتقادی که پشت سر تو شده فی الحقیقه صحیح و دارای ارزش است لازم نیست که او ترا از قول دیگری بگوید بلکه خود شریک گفته دوستی از طرف خود بتو خواهد گفت . در مواقع نادری نیز شخص میتواند مطلب را بمحفل روحانی محل اظهار دارد .

اما موضوع دم که باید انرا بتاکید ذکر نمایم اینست که بنای وحدت جمع بوسیله قیمت و ازگون میشود .
بیل : بهر حال نکته سم اینست که اگر احاطت بد است تمجید بموقع نیز از ان بد تراست مقصود من از تمجید ان قسم تمجیدی است که بمعنوان یک نوع سلاح بکار رود - من عمه مسلمانان دارم که او این نوع تمجید را خوب می شناسد یکروز او درباره مهمانی که از منزل ما بیسترون رفته بود گفت که این خانم درباره عروس من بی احترامی کرد من گفتم او که هیچ درباره عروس شما سخن نگفت عمه من جواب داد که او یکروز عصر تا غروب تعریف عرو خود شرا کرد . وقتی که تو میخواهی شخص سرزمینی را تعریف کنی موضوع کسی را انتخاب کن که شبیه کسی که طرف خطاب توست نباشد برای مثال هرگز خانم پیری را در مقابل خانم پیری تمجید مکن ویا اوازه خوانی را در مقابل اوازخوان دیگر ستای .
اما نکته چهارم یکم از تمجید که بنظر من بسیار پرتضرر و مفید است و ان اینست که بمحض ملاحظه اینکه کسی



راز شیراز

غلامرضا روحانی

بوده بود داشت خدا از سراین راز امشب
 زان ندائیکه شنیدند ز شیراز امشب
 زهره را چنگ بچنگ است و زند ساز امشب
 که بوصف ما پشتود اواز امشب
 روح من فی الملکوت است بیرواز امشب
 دل فغان کرد چو شبهای دگر باز امشب
 که دل و جان شده از وصل تو دمساز امشب
 کرده داود تغنی بی اعجاز امشب

راز شیراز تهمان بود و شد ابراز امشب
 تا ابد نغمه اهل ملکوت است پگوش
 از نری تا به نریا شده گلبانگ سرود
 خوش برآورده سر از بام فلک ماه سهم
 بشری که زتاهنشه ملک ملکوت
 گفتم امشب زغمش ناله جانسوزم نیست
 ناله ازسوز و گداز شب هجران چه کنم
 تا چو آوازه حسن تو شود، عالمگیر

طبع روحانی اگر روح فزا شد نه عجب

که بعشق تو بود قافیه برد از امشب

نمایشگاه آثار هنری جوانان بهائی طهران

ع - صادقیان

مهرداد گلستانی - شکوه مجیدی - منوچهر طلوعی
خسروچهره پرداز - ربیع معانسی - فرروس ایمانی
(۱۲ ساله) منوچهر عطائسی .

نقاشی رنگ و روغن : متساعد الی الله صنیع السلطان
رضا عیسی - ایران داد گران - ایران عطائی -
ماه مهر وحدت - ماهرو وحدت - مارگریت زرگریور -
مینوعلائسی - صلح پرور - عزت الله یظهیری -
داریوش گبرنیل - سیروس امیداران - فیروز احمد زاده
روح الله زرگریور - منوچهر زرگریور - سیروس وحدت .
نقاشی آب و رنگ : یزدان سبحانی - منوچهر طلوعی
فیروز احمد زاده - روح الله زرگریور - منوچهر زرگریور .
نقاشی با رنگی : عطا الله بخشندگی - خسروچهره -
پرداز - میناتور - فهیمه توفیق .

طرحهای مشرق الذکار - مهندس صیحون (ماکت و طرح
مهندس حسین سعادت - مهندس هوشنگ سعید
مهندس فرهمبر - مهندس یاقریبات - مهندس زائیس
مهندس مسعود مدبر - مهندس کیورث ایزدی -
مهندس معتازی (آبادان) - عطا الله بخشندگی .
کارهای دستی مخصوص خانمها - بهیه ایمانی - روح -
انگیز ایمانی - بدری یادگاری - وجیهه سروری -
کیهان رادپور (گسازی) .

شریف کاری - ایرج پیمان (سنتور) - شاکره ان دار
التربیه - هوشمند هویدائی (قاب) .
معماری (طرح) مهندس سعید - منوچهر مجدوب
علی اصغر فرید .

مجسمه سازی دکتر غلامحسین حکیم . عکاسی :
ایرج دستان - سعید مدبر - ناصر سالم حقیقی -
بروزراسخ - روشن علایی - ناهید توفیق .
امید است جوانان هنرمند طهران در سالهای آینده

امروز هیچکس منکر اهمیت " هنر " و شعب مختلفه
ان و نقشی که در تنویر و هدایت افکار بازی میکند نیست
و در آثار مبارک نیز درباره این موضوع نصوص فراوانی
موجود است .

لجنه جوانان بهائی طهران از این نظر در سال تشکیلاتی
(۱۱۰ - ۱۱۱) کمیونی بنام " کیسیون هنر "
تأسیس نمود که یکی از وظائف آن " معرفی و شناساندن
هنر و هنرمندان " جامعه امر بود . این کمیسیون -
برای معرفی آثار هنرمندان بهائی و تشویق آنان با تمام
مشکلاتی که در پیش داشت نمایشگاه هنری جوانان بهائی
طهران را از اول تا آخر اردیبهشت ماه امسال
در سالن کما بهانه فتح اعظم دائر نمود که عده زیادی
از احباب طهران در آن فرین ازان دیدن کردند .
امتیازی که این نمایشگاه به نمایشگاههای سالهای قبل
داشت وجود چندین طرح مختلف مشرق الذکار طهران
بود که بواسطه مهندسین بهائی تهیه و بمعرض نمایش
گذاشته شده بود و بیش از هر چیز توجه تماشاچیان
را بخود جلب میکرد .

تماشاچیان از پیرو جوان با اینکه غالباً از اصول فنی
طرحها بی اطلاع بودند ولی با اینهمه بهنگام تماشا
در مقابل این طرحها توقف کرده با دقت و علاقمندی
خاصی درباره هر یک بحث و مذاکره میکردند .
لازم به تذکار نیست که این طرحها بحضور مبارک تقدیم
شده تا از لحاظ انهر بگذرد " تا چه قبول افتد و در
نظر اید "

اسامی شرکت کنندگان در رشته های مختلفه بدون در
نظر گرفتن امتیاز آثارشان بقاواذ ذیل است :
نقاشی سیاه قلم : ایران مدبر - ماه مهر وحدت

بر خاک راه یار نهاده ام روی خویش

بر روی ما رواست اگر اشکبارود
 و قتیکه کودک خرد سالی پیش نبودم گاه و بیگاه در باره -
 جهان آینده و سرتوشی که پس از مرگ در انتظار ما است
 میاندیشیدم شنیده بودم که ارواح پاک و مقدس در
 پاداش نیکوئی هائی که در این جهان نموده اند
 و قتیکه از قفس تن آزاد شدند راه بهشت برین و فردوس
 اعلی را در پیش میگیرند به سبکالی پرنده ازاده در
 قضا به پرواز میایند و بسوی سرادق قدس رهسپار
 میشوند تا در آنجا آرامش خاطر و فراغ بال پاکروییان و
 فرشتگان نوب استان خداوند ذوالجلال محشر گردند
 و در سایه درختان سرسبز و خرم بهشت زندگی جاودانی
 خود را آغاز کنند .

چه میدانستم که در همین دنیا شاید بارگاه کبریائی
 معبود عالمیان خواهم شد چه میدانستم که با مسند
 مرغ آهنین که زاده هوش خداوندی بشمار است بر فراز -
 آسمانها پرواز خواهم کرد دست و دم من کوه و صحرا
 جلگه و دریا را بر زیر پا خواهم گذاشت و به سوی کعبه
 مقصود خواهم شتافت چه خبر داشتم که این دیدگان
 الهی من افتخار زیارت مولای مهربان را خواهند
 داشت و در حوض مبارکه مقام مقدس اعلی و سایر اماکن
 متبرکه ارض اقدس را زیارت خواهم کرد .

بتوانند بیحرفت های شایانی در رشته های مختلفه -
 هنر بنمایند و آثار ذیقیمت خود را در نمایشگاههای
 آتیه در معرض تماشای دوستان بگذارند .

پایان

آری من باین زیارت عظمی نائل شدم ولی نه از انجبهت
 که مستحق چنین موهبتی بودم و نه پاداش نیکوئی
 چنین فوزی عظیم نصیبم شد بلکه از انرو که باران
 رحمت بی حسابش بر گل و خار هر دو میتابد و این حساب نه
 گلخن از ابر رحمتش بر من نصیب است و نه خار از نعمت
 بیکراثش بر من بهره چه میدانستم که بر خلاف آنرا که
 خبر شد خبری باز نیامد " از این سفر بر ثمر باز خواهم
 آمد و ره آوردی برای دوستان به ارمغان خواهم آورد
 و با قلم شکسته خود مشغی از خوار نمونه از هزار را به
 یاران عرضه خواهم داشت .

شش روز در بهشت برین بسر بردم شش روز زندگی مادی
 روزانه و ماجرای مبتذل انرا فراموش کردم شش روز در عالی
 پراز شور و نشاط و جذبه و مستی بسر بردم شش روز از
 جام الست سرمست بودم و ورد زمانم این بود یارب از
 خواب خوشم بیدار منما مستم وزین مستیم هشیار منما
 سحرگاهای قبل از آنکه افتاب جم انتاب سر از افق خاور
 پدید آورد همراه با دوستان به استان مقدس اعلی -
 میشتافتم روز فیروز را با تلاوت آیات و مناجات آغاز میکردم
 شش روز در سایه درختان سرسبز و خرم ارض اقدس چنان
 آرامش در خود احساس کردم که برایم بیسابقه بود گوشه
 انجا در ریچه های دنیای دیگری پرهم گشوده شد و
 دیدگانم به حقایقی که بر من مستور و پنهان بود روشن
 و باز گردید از ان پس دنیا در نظرم رنگی دیگر بخود گرفته
 مثل آنست که از خوابی گران برخاسته ام اکنون میفهم
 که چه مفتون و مسحور سرابه های زندگی هستم من بینم
 که با اینهمه ادعا کودکان مغرور خیال پرستی پیش
 نیستم که خود را با بازیچه های رنگارنگ زخارف دنیوی
 دلخوش ساخته و از یافتن حقیقت بازمانده ایم .

اکنون که از آن سفر مینویسم باز گشته‌ام نمی‌توانم
که بر لوح ضمیرم نقش جمال بیضال مولای مهربانم
ظاهر نشود و روزی نمیگذرد که بیاد این ایام خوش و
روزگار دلکش نیندیشم چه بگویم که چه دیدم و چگونه
شرح این ماجرا باز گویم ؟

زمن مهرس چه دیدم چه گویم آخر باز

نهفته است به هرسو هزار تکه وراز
ایا برای سنجش جمال و کمال مقیاس و معیاری هست؟
ایا میتوان اسم معنی را انطور که دلخواه است توصیف
و بیان نمود ؟ از چه سخن گویم ؟ از زیارت روضه
مبارکه یا مقام مقدس اعلی ؟ از تشرف بحضور مولای حق
و مهربان یا زیارت حضرت ائمه‌الیه از سجن اعظم یا
قصر معظم و زیبای بهجسی ؟

از جمال ظاهری مقام اعلی چه گویم ؟ زیباییش چنانست
که بوصف نمایسد اولین بار شب بود که به زیارتش
موفق شدم مقام اعلی در ظلمت شب چون قبه گوهری -
شب چراغ میدرخشید و دنبائی را مسببوت زسبائی

خوش مینمود بنداشتم که این زیبایی فزون از حد تنها
هنگام شب است که چنین جلوه گری میکند ولی با فرا-
رسیدن روز و در پرتو آفتاب آن مکان مقدس جلوه دیگر

داشت گنبد ذهبی چون افسر تاجداران چشم را از
درخشندگیش خیره میکرد درد و سوز خیابانها درختانی
سرو سبزی چون قراولان سبز پوش حاضر بخدمت ایستاده
بودند درختان زمردین دیگری در گوشه و کنار دیده -

میشد که گوئی دست خود را به آسمان بلند کرده و از
اینکه در چنین مکان مقدسی انبات شده‌اند بدرگه
خداوند سپاسگذاری مینمایند نه شما جمال ظاهری

انجا بینندگان را تحت تاثیر قرار میداد بلکه کمال
و معنویت که از آن ظاهر و هویدا بود شخص را بسلا
اراده به تحسین و تمجید وادار مینمود خود شنیدم

کسانیکه هنوز بشرف ایمان مشرف نشده‌اند در برابر -
این همه جمال و کمال سر فرود آورده بی اختیار میگفتند

آهنگ بدیع

شگفتا این چه عظمت و جلالی است حس میکنم که در اینجا
حقیقتی وجود دارد که هنوز موفق به درک آن نشده‌ایم
هنگامیکه در آستانه مقام اعلی سر بر زمین نهاده و خاک
پاکش را کهلد بدگان مینمودم ناگهان بیاد سجن ماکسو
و دوران مسجونیت آن مظهر مظلومیت افتادم انجا در آن
نقطه در افتاده جز چند سگ و یک محافظ دیگر برای -
رب اهلی انیس و مونس نبود شبها جز نور پریده رنگ
مہتاب روشنی دیگری به آن ظلمت که راه نیافت اوقات
مبارکش بدگر نام معبود میگذاشت و از ظلمت و تنهایی
باکی نداشت انوقت تیزبیز بلا خیز و شهادت آن محبوب
جان از خاطر گذشت آه که هیکل مبارکش در طول حیات
بخاطر نجات و رستگاری ما چه عذماتی را متحمل شد
عاقبت چگونه جان نازنین را در راه محبوب نثار نمود .

باز هم رمن مظهرش در آمان نبود تا پس از پنجماه
سال که جبل کرمل کوه خدا آن گنجینه گرانبها را بسا
افوش را پذیرفت و در قلب خود جای داد اکنون مقام
مبارکش زیارتگاه پارو اغیار و هنگام شب فرق نور و روشنائی
است از خاور و باختر از شمال و جنوب به آستانش روی
میاورند سرتمکین بر در گهش مینهند در آن مکان مقدس
عقدہ دل میگشاید و راز و نیازی پردازند .

انروز برای من روزی تاریخی و فراموشنا شدنی است
زیوار پس از زیارت مقام اعلی به حضور حضرت ولی امرالله
ارواحنا لعنایاته الفداء و حضرت حرم ائمه‌الیه مشرف
شدیم قبل از تشرف به حضور مولای مهربان موفسق
په زیارت حضرت حرم گردیدم "جانا چه بگویم که بدیدم
چه جمالی ای جای تو خالی " هرگز آن سیمسای
ملکوتی و آن لحن دلنشین و تبسم شیرین که بسز
لبان نازنینش بود از خاطر فراموش نخواهد شد

کاش ما سادگی و وقار را از سرور تسوان عالم میاموختیم
و درس جانبازی و قدا کاری و خلوص و صفا را از آن مظهر
مهر و وفا فرامیگرفتیم لحظه چند نگذشته بود کسه
هیکل مبارک ما را احضار فرمودند با آنکه دلی بس

کاش ما سادگی و وقار را از سرور تسوان عالم میاموختیم
و درس جانبازی و قدا کاری و خلوص و صفا را از آن مظهر
مهر و وفا فرامیگرفتیم لحظه چند نگذشته بود کسه
هیکل مبارک ما را احضار فرمودند با آنکه دلی بس

کاش ما سادگی و وقار را از سرور تسوان عالم میاموختیم
و درس جانبازی و قدا کاری و خلوص و صفا را از آن مظهر
مهر و وفا فرامیگرفتیم لحظه چند نگذشته بود کسه
هیکل مبارک ما را احضار فرمودند با آنکه دلی بس

هوای زیارت جمالش در تب و تاب بود اما پایم به
سختی بوش میرفت قصور و غفلت شرمساری و خجلت
وزنه سنگینی بود که به پایم اوخته و مرا از راه رفتن باز
میداشت

"چگونه سر ز خجالت بر اویم بردوست"

که خدمتی بسزا بر نیامسد از دستم
از آن لحظه که صوت مبارکش را شنیدم گوش مرا به
جریان برقی متصل کرده اند لوزش شنیدم سراپایم را فرا
گرفته بود میلرزیدم و از این لرزش خود داری نمیتوانستم
کرد نمیدانم اندک تأیید چگونه گذشت فقط آن صوت
روح پرور سامعه مرا نوازش میداد دنیا و مافیها
را فراموش کرده و جهانی دیگر را سیر مینمودم وقتی
بخود آمدم که مولای مهربان از اطاق تشریف فرما
شده بودند از بیانات گهربار مبارکش در آن روز چیزی
بخاطرم نماند آری "بوی گل چنان مست کرد که
دامن از دست برفت"

یکروز و شب حرم شریف را ترک گفتیم تا حرم اقدس را
زیارت کنیم شهر حیفاً و مقام مقدس اعلی را در پشت
سرنهاده و بسوی سجن اعظم رهسپار شدیم در دو -
طرف ما مزارع و اراضی سبز و خرم دیده میشد قبیل
از آنکه به شهر داخل شویم ما شین از جاده دیگری
گذشت و در برابر قصر مزبوع توقف نمود در طبقه
تحتانی لحظه "چند در سراسر بزرگ قصر استراحت
کردیم و در انتهای سراسر پلکان سنگی این طبقه
را به سمت فوقانی متصل میکرد در مقابل عکس
که پر دیوار نصب شده بود جلب نظر مینمود این
عکس نگهبان مخصوص جمال قدم در قشله عسکره بود
این شخص که ابتدا با نظر بغض و عناد به مظهر
حق بینگریست دیری نگذشت که تابش بانوار الهی منور
شد و در سلك خادم عیسی و مخلصین درآمد و تا
پایان عمر به خدمت معبود عالمیان موفق بود اکنون

تصویرش در برابر پلکانیکه باطاق مخصوص طلعت
افاق منتهی میشود قرار داده شده اری خادمین
حق هرگز فراموش نخواهند شد و نامشان در دفتر جاوید
نبت خواهد گردید پلکان را بيموده و کفش از پا
بیرون کردیم زانوایم میلرزید زانو اولین بار بود که
میخواستیم مکان مقدسی را که بقدم مبارک جمال قدم مزین
شده بود زیارت کنم به اطاقیکه ظاهرآ کوچک ولی یکدنیا
عظمت و جلال از درود یوارش مشهود بود داخل شدیم
رو بروی ما تخت خواب که بر بالای تاج مطهر مبارک که
با حریر سفید پوشیده شده بود قرار داشت دقیق
میگذشت و ما مبهور و از خود بیخود عالمی دیگر را سیر
میکردیم .

از آنجا زیارت روضه مبارکه رفتیم پس از آنکه در
اطاق مخصوص خادم روضه مبارکه دمی چند استراحت
کرده و رنج راه از تن گرفتیم از جا برخاسته و در حالیکه
به تلاوت آیات و مناجات پرداخته بودیم حرم اقدس را
که در ظلمت شب غرق نور و بفرموده مولای مهربان در
نواست بيموده و به روضه مبارکه رسیدیم ما را از آنجا
کیفیت این زیارت چه نویسم از روزی که حفره زمان
همانجا از حرکت باز ایستد و تا ابد در آن مکان مقدس
برها ایستیم و بذکر نام مبارکش دستاز باشم پروانه
پر سوخته بودم که در برابر شمع وفا تاب و توان از دست
داده بودم سر بر استان قبله عالمیان نهادم زار زار
میگریستم و با معبود خود به راز و نیاز مشغول بودم
هیگتم ای معبود من و محبوب من خطا ببخش و گناهانم
بیمرز به ذلت و زبونی خود معترف عنایت فرما تا در
سبیل امر نازنینت موفق به خدمتی گردم و قوتی عطا
فرما تا در کسب رضای مولای مهربانم مؤید شوم و قتیکه
خواهر عزیز روحانی خانم هوفمن مناجاتی به انگلیسی
تلاوت مینمود حس کردم که روحم در دنیا ای دیگری پرواز
مینماید چنان مست شراب حقیقت بودم که سرازیر

نی شناختم نشاطی مزج باغم سرا پام را گرفته بود
نمیدانتم دامن از اشک پر کم یا بشکرانه سعادتسی
که نصیب شده از شادی و شمع در پوست ننگم .
همان قوه الهیه که والده ماجد جمال قدم را بسر
ان داشته بود که بر مدخل خانه خود چنین نومسد
برد رگه دست چون رسی گولبیک

علیک

کاین جا نه سلام راه دار نه

این وادی عشق است ننگ دار قدم

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

همان قوه لدنیه بانی قصر بهجی را بران داشت که بر
فراز در سرایش چنین مسطور نماید .

قصر علیه تحیه و سلاما نشرت جمالها الایام -

فیه العجائب و انواب نعت فتحیرت فی وصفها الاقلام

اری بنا کنند این کاخ باشکوه با آنکه ظاهر را

خبری از امر الله و ظهور من یظهره الله داشت ملهم

بود و میدانست که در آینده این قصر رفیع مسکن

و ما هی چه وجود مقدسی خواهد شد و انرا برای

پذیرائی از قدم مبارک طلعت افاق مهیا نمود .

در راهرو طبقه فوقانی که به سرسرای وسیع و زیبائیسی

متممی میشود عکس اقا جان بك خمسه و در زهران -

فرمان سلطان وقت که برای قلع و قمع " طایفه ضالسه

با پیله " صادر نموده جلب نظر میکند و در سرا بر این دو

برد یول مقابل بر حسب دستور هیکل مبارک عکس اعضا

محافل روحانی مالک مختلفه ارض از امریکا تا افریقا

و از شمال تا جنوب نصب شده تا زائرین و بینندگان -

نفوذ کلمه سلطان را مشاهده کنند و خود قضاوت -

نمایند که سرانجام عناد و لجاج در برابر امر حسیق

چیست .

یک بار شب و بار دیگر سحرگاهان اطاقی را که صعود

جمال قدم در آن روی داده بود زیارت کردیم باز زیارت

این مکان مقدس گویی ما را در دریای رنج و الم و درد و

محن غرقه کرده اند و چراغ کوچک نفتی فضای انجا را
نیمه روشن کرده بود در وسط اطاق کمی مایل بسمت
چپ بستر مبارک بر زمین گسترده نیده و پوششی سفید
که بارنگ پرده هاگی که بدیوار اوخته شده هماهنگی
کامل داشت انرا بوفانید سعید میزگرد کوچکی بالای
ان و کتشیهای راحتی مبارک در پلین بستر قرار داشت.
نمیدانم چرا هوان انتظار انرا داشتیم که طلعت افاق از
در تشریف فرما شده در بستر استراحت فرمایند و ما
را از این پریشانی و آشفتگی نجات دهند چراغ هسته
میسوخت و ما هم ایرام میگریستیم بیادان لحظاتی افتادم
که مکان ملا اعلی به گریه درآمدند و راکبین سفینه
حرامه ندبسه آغاز کردند ان لحظاتی که حضرت عبدالبها
روحی لرمسه الاطهر فداء از شدت پریشانی چند یار
از حال رفتند و برای اولین بار در طول حیات مبارک تاب
و توان از دست دادند .

روز دیگری به زیارت قشله عسکر به محل سجن جمال مبارک

رفتیم اینجا منقای محکومین و مجرمین و محلی بود که

اولیای امور پس از تفکر و تأمل بسیار برای سرگونیسی

جمال قدم انتخاب کرده بودند به خیال خام آنان چنین

گذاشته بود که هیچ مکانی مناسبتر از این ناحیه بسد

اب و هوا برای خاموش ساختن چراغ حق یافت نمیشود

زیرا در این نقطه دور افتاده جز ارباب مسموم و امواج -

خروشان دریا هیچکس را گذاری به ان نخواهد افتاد و

در اینصورت پس از چندی دیگر نه نامی و نه نشانی از

سراج هدی باز خواهد ماند غافل از افکه چراغ ایزدی

خاموش ناشدن است هر روز که میگذرد لمعه ان فروزاتر

و شعله اش درخشانتر خواهد گردید و دیری نخواهد

گذشت که زوایای مظلمه جمیع قلوب را به نور جبار کش

منور خواهد فرمود .

بر فراز حصار مستحکم شهر که هنوز باقی و برقرار است

رفته و از انجا نیز اطاقی را که محل مسجونیت طلعت افاق

بود زیارت کردیم همانجا که زائرین پس از طی طریق و پیمودن راه ساعتها زیر افتاب سوزان بامید زیارت هیکل مبارک میایستادند تاکی سعادت زیارتش دست دهد به زیر پای خود نگرستم امواج خروشان دریا بی پروا خود را به صخره های سرسخت ساحل میزدند انوقت نومید و درمانده راحت جان را در دامن دریای سی جستنند و دوباره نیروی یافته و از نو این مایه آغاز میکردند در دل منهم خروشی سخت برپا بود میخواستم سر بکوه و بیابان گذارم و اواره دست و دمن گردم نرسید زخمی که ای خفتگان فراش غفلت بر خیزید و دیده گشائید که شمس حقیقت از افق عزت ابدیه ساطع و باهر گشته و نور مبینش سراسر جهانرا منور فرموده بر خیزید که شب ظلمانی بسر رسید وقت آنست که جان پروان فرسوده خود را از این نور یزدانی طراوت و عفا بخشید میخواستم نعره زخم که ای مردگان وادی ظلمت بر خیزید دامن کفن چاک کنید امروز روز رستاخیز است بپاخیزید که رب! لجنود با جلال و جبروت از سما قدس نزول اجلال فرمود میخواستم فریاد زخم که ای خمیروان باده جهل و غرور مستی از سر باز نمائید جامی از دست ساقی وفا نوشید تا بدانید که مستی از باده عشق چه حکایتی و از جام الست چه سودائی دارد میخواستم خروش بر اهرم که ای نابینایان بصر بگشائید که حمامه قدسی در سما الهی به پرواز آمده و عنقای بقا در قاف وفا امیان گزیده بر خیزید که سستی و رخوت پی خبری و غفلت کافی است امروز همان خجسته روزی است که انبیا و مسلمانین ارزوی يك لحظه زیستن در انرا مینمودند و فرخنده پویی است که از روز ازل در انتظارش آرام و قرار از کف داده بودند .

از انجا به زیارت بیت عبود رفتیم بیت مزبور در داخله شهر عکا و در فاصله کمی از دریا قرار گرفته است سسی و هشت پله را پیموده به حیاط کوچک مصفائی که در طبقه

فوقانی واقع شده قدم گذاشتیم اطایکه کتاب مستطاب اقدس نازل شده و بنام اطاق حضرت عبد البها نامیده میشود اطاق مخصوص جمال قدم که دیوارهای آن به رنگ لاجورد و پنجره هسایش مشرف به دریاست اطاق مخصوص حضرت ام الکائنات حرم جمال قدم و همچنین اطاق حضرت ورقه مبارکه علیا و انار نفیسه بسیاری را زیارت کردیم و از انجا سجن اعظم را ترک گفته دوباره رهسپار شهر حیف شدیم .

درویز زیارت محفظه انار رفتیم محفظه انار اصلی در مقام اعلی و محفظه انار فرعی در جوار مقام ورقه مبارکه علیا ست انار نفیسه که در اند و زیارت کردیم انقدر پی مثل و مانند است که ناگفتنی است نفیس تر از هر اثری و گرانبها تر از هر در و گهری شمایل بود جمال مبارک و حضرت اعلی است .

دیدم روشن و منور شد تا که دیدم جمال الهی از هر الودگی مطهر شد تا نظر کردیم اعلی را الواح متعدد به نازله به خط مبارک جمال قدم و حضرت اعلی و مرکز میثاق و البسه و انار مبارک منجم است پارچه خونینی که رس مطهر رب اعلی را در اشوش گرفته بود زیارت کردیم انار میا که با چنان ذوق و سلیقه و نظم و دقتی نگاهداری میشود که عقل در برابران حیران میماند و چنین نظم و دقت آفرین میگوید در محفظه انار فرعی که در جوار مرقد حضرت ورقه علیاست نیز انار نفیس دیگری زیارت شد از انجمله بیتوان البسه حضرت ام الکائنات و حضرت ورقه مبارکه علیا شمشیر جناب باب الباب مظهر رشادت و شجاعت انگشت سحر حضرت قدوس ایت ایمان و ایقان خط ظاهره سنجاق الماسیکه ماسکه ماری به میس مارتاروت هدیه کردناست نام برد و قتیکه لباس خونین حضرت غصن الله الاطهر را زیارت کردیم پی اختیار اشک از دیده روان شد و فشاری از اندوه بسر دل احساس کردم این غصن مظهر جان

نازنین را در راه پدر بی مانند فد نمودند نقد جانرا در پای معبود عالمیان نثار کرد .

روز شنبه آخرین روز اقامت مادر ارض اقدس بود سحرگاه با چشمی گریان ولی خونین با مقام رب اعلی و حضرت - عبدالبهاء وداع گفته بودیم امروز بر خلاف ایام گذشته هوا عاف و آسمان مانند دریای آرامی بنظر میرسیسد درختان زمردین که با اشک ابر نسته و خود را پاکیزه نموده بودند در زیر آفتاب میدرخشید گنبد زهبی بر فراز اینهمه طراوت و خرمی جلوه گری میکرد و جمال - دلارای خلوشید را در تاج زرین خود منعکس مینمود هنوز از صرف صبحانه فراغت نیافته بودیم که اولین دسته برای تماشا بداخل باغ آمدند تا ظهر عده ها نفر زن و مرد خرد سال و سالخورده راه باغ ایران " را در پیش میگرفتند هر يك بنحوی تحت تاثیر عظمت و ابهت این مقام مقدس قرار گرفته بود در چشمان بعضی اشک شوق حلقه زده بود برخی دیگر در حالیکه دهانشان از شدت شگفتی نهمه باز بود به این بنای معظم مینگریستند یکی از تاریخ باز بنای مقام میرسیسد دومی کتاب میخواست و اندیگری از مرام و مقصد اهل بها پرسش میکرد کودکان خردسالیکه در آن میان بودند نیز مبهوت اینهمه زیبایی شده و بسا اعجاب باین مکان مقدس نگاه میکردند طفل سه ساله والدینش را وادار به زیارت اینمقام نموده بود مادرش بمن میگفت امروز صبح وقتیکه دختر سه ساله ام از خواب دیده گشود اولین کلامش این بود مادر مرا بانجا که طلاست ببر همانجا که هرروز از دور انرا میبینم .

شیل مردم هر لحظه فزونتتر میشد اما دیگر برای مسا جای درنگ و فرصت راهنمسانی نبود کار مهمتری در پیش داشتیم وان زیارت اراضی مشرق الانکار بود جناب مستر ریی ایادی امراالله و طراح نای مشرق الانکار و رئیس شورای بین المللی بهائی خانم کالینز ایادی - امراالله معاون شوری وجود نازنینی که به همت او -

ارضی فوق خریداری خواهد شد جناب مستر ایوز ایادی امراالله منشی کل شوری کسیکه زندگی خود را وقف خدمت باستان مبارک نموده با خانمش و خانم جسی رول امین عندوق و خانم امل رول منشی غربی شورای بین المللی بهائی خانم هوفمن زائر اراضی اقدس از انگلستان و مازا ترین شرقی به زیارت اراضی مشرق الانکار که بر راس کرمل واقع است رفتیم خوش محفلی بود و نیکو بزمی نسیم ملایمی که از دریا بر میخاست در گوش ما حدیث عشق و وفا میخواند در زیر پای ما گلهای سرخ صحرائی به آهنگ دلنواز نسیم به طرب و نشاط آمده و با کرشمه و ناز خم و راست میشدند دریا با سپهر بر سر مهر آمده پوششی هم رنگ آن به تن پوشانیده بود مقام اعلی از دور چون دری گرانبها میدرخشید در طرف دیگر مقام ایلیا و در برابر ما شهر حویقا قرار گرفته بود در آن محیط آرام از جنجال - زندگی خبری نبود عابدانی بودیم که بذکر معبود پرداخته و عاشقانی که وصف جمال معشوق مینمودیم بر فراز راس کرمل در آن فضای آزاد خود را وارسته از قیود زندگی میدیدیم و وجودم را نزدیکتر به خالق خویش احساس مینمودم دقایقی شیرین و تاریخی که تازنده ام بخاطر خواهم داشت و لحظاتی گرانبها و بی مانند بود که هرگز فراموش نخواهم کرد .

عصر آنروز محزون و مخموم راه کوی دوست در پیش گرفتیم دیگر نه یارای سخن گفتن مانده بود و نه طاقت شنیدن ...

" دلدم دست بدارید که خون میریزد
قطره قطره دلدم از دیده برون میریزد"

آنروز با چشم دیگری به بیت مبارک به حضرت امعالبها و به مولای مهربانم مینگریستم زیرا میدانستم که آخرین بار است که چنین سعادت عظیمی تصمیم میگردد و چشمانم به زیارت جمال مولای مهربان و حضرت حرم

..... صورت همیشه

میخواستیم سرا پای وجودم در مردك دیده ام قرار گیرد تا بتوانم آنچه را که میبینم در لوح خاطر محفوظ نمایم ابتدا در بیت مبارك اطاقی را که صعود مرکز میثاق در آن روی داده بود زیارت کردیم پرده اشک حجابی به روی دیدگانم کشیدم و از برای آن آنچه را که میدیدم در نظم مجازی جلوه میکردم مثل آن بود که هر چه میبینم در دریای بیکران شناور است و آنچه را که مشاهده میکنم روپایی بیش نیست .

بخدمت حضرت حرم مشرف شدیم نه دل بیقرارم آرام می گرفت که چون روزهای گذشته صامت در برابرش جالس باشم و سخنان شیرین و لحن دلنشینش را استماع نمایم و نه سرشک دیده رخصت میداد که آن سهمای ملکوتی و تبسم شیرینش را بدرستی مشاهده نمایم سر بزیر افکنده بودم گلویم در زیر پنجه بغض بسختی فشرده میشد اشکم سیل اسباب بردامن میریخت و دل بیقرار مرا اشفته تر میساخت در وقت وداع آن ظهر مهر و وفا یکایک ما را در اغوش محبتش فشرده سر بر شانه نازنینش نهاده زار میگريستم و او با آن لحن فراموشناشدنی مرا به صبر و بردباری دعوت میفرمود .

به حضور حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء مشرف شدیم اشکم از دیده روان چون سیلاب
روی النود من غرقه در آب
اه جان سوز زدل بیرون شست
وین دل غمزه ام چون خون شد
اه و اشکم زدل و دیده روان
دادم از دست دگر تاب و فزون
عقل بر سرم نهیب میزد که ای اشفته بیقرار این دقایق زود گذر را غنیمت دان سرا پای چشم و گوش شو تا بیشتر جمال دلارایش را مشاهده کنی و بهتر کلمات کهر را به بارش را استماع نمائی ولی مگر این دل خونین به فرمان عقل اعتنائی داشت لب بدندان میگریدم مگر

اهی را که از سونه بیرون میامد مسدود کنم و اشک از دیده می شردم تا آن طلعت بیمثال را مشاهده نمایم ولی باز چشمه آب دیدم بهام نیروی بیشتری از درجه چشم بیرون میریخت و مرا از نعمت زیارتش محروم میساخت ششروز زندگی حقیقی ششروز سعادت واقعی پایان پذیرفت . بهتر است که دیگر سخن کوتاه کنم و مستمعین را از شنیدن آنچه زبان را یارای گفتن و قلم را قدرت نوشتن نیست برهانم و از استانش رجا نمایم تا جنیع مشتاقان را هشیار از این سعادت عظمی بهره مند فرماید و عاشقان کوش را از این منقبتگیری نصیبی عنایت فرماید .
ای عبا گر سیر تو بر کوی جانان افتاد

بوسه بر خاکش زن وانگه مرا بخالی یاد
پایان

بقیه از صفحه ۱۲ (نامه بیک بهائی جدید)
کار خوبی انجام میدهد او را تشویق کن تقدیر و تشویق در ترقی نفوس اثری بلیغ دارد . بامن اگر خواهج سوری داشتی هر سر مهم هنری داشتی . این نامه بسیمار طولانی شد و مانعی نخواهد داشت که اگر تو همه انرا مطالعه ننمائی ولی من بایستی انرا بنویسم تو اکنون یک فرد بهائی هستی و معنی آن اینست که تو مایلی برضای حضرت بها اللسه موفق شوی و برای کسب رضای حضرت بها اللسه فقط یک راه موجود است و آن اینست که مردم را دوست داشته باشی تو نباید منتظر باشی که مردم تو را دوست بدارند بلکه بر تو واجب است که در هر حال همه را دوست بداری اما اینکه محبت چیست و چگونه میتوانی مردم را دوست بداری این خود داستانی دیگر دارد . تو باید تعالیم انار انهسی را مطالعه نمائی تا بدانی محبت چیست و اجرای آن چگونه است حضرت بها اللسه برای این ظاهر شده است که محبت از دست رفته را بار دیگر بد نیا بازگرداند و این آتش افسرده را بار دیگر بر افروزد تو این رمز را در طی مطالعه اناران حضرت بدست خواهی آورد . انتهی

برای ایجاد تنوع بیشتری در مبدعات

آهنگ بدیع و برای جلب توجه و همکاری بیشتر خوانندگان عزیز کمیسیون آهنگ بدیع در تعقیب اقدامات دیگری که برای بهبود وضع این نشریه بعمل آورده و نتایج آن بزودی مشهود خواهد گردید تصمیم گرفته است هر چند گاه یکبار مسابقات مختلفه‌ای ترتیب دهد تا علاوه بر اینکه جوانان و خوانندگان ارجمند بتوانند میزان ذوق و استعداد و معلومات خویش را از این طریق بسنجند افراد جامعه نیز از یرتو افکار و آثار ایشان بهره مند گردند .

الف - "موضوع مسابقه"

مواضیع ذیل بمسابقه گذارده میشود تا خوانندگان عزیز واریاب ذوق و قلم با توجه بشد ریظی که دریند "ب" مذکور شده است یک یا چند موضوع از مواضیع مزبور را برفیق ذوق و طبع لغات خویش انتخاب نموده و درباره آن بتحریر مقالات و یا سرودن اشعار اقدام فرمایند .

۱- تشریح اصول اقتصاد دی دیانت بهائی ونحوه اعمال آن -

۲- دورنمای دنیای آینده بهائی

۳- ارزش هنر در دیانت بهائی

۴- شرح یکی از خاطرات مهیج و موثر تاریخ امر که تا کنون کمتر در نشریات و کتب امری از آن یاد شده است .

۵- هدف تشکیلات بهائی

"ب" شرایط مسابقه

۱- عمم افراد جامعه بهائی در ایران از بیروجوان میتوانند در این مسابقه شرکت نمایند .

۲- مدت مسابقه برای افراد بهائی مقیم طهران دو ماهه و برای احبای ولایات چهار ماهه از تاریخ اول مهرماه جاری خواهد بود که در ضمن این مدت شرکت کنندگان باید

مقالات و آثار خود را با از طریق محفل روحانی و لجنه جوانان محل و یا از طرق دیگر با آهنگ بدیع ارسال دارند شرکت کنندگان طهران میتوانند آثار خود را در صندوق آهنگ بدیع که در راهر ولجنه جوانان نصب است

بگذارند .

بگذارند .

۳- مقالات وارده نباید

از د صفحه آهنگ بدیع کمتر از ۶ صفحه بیشتر باشد مگر در موضوع اقتصاد که تجاوز از ۶ صفحه آهنگ بدیع بلا مانع است .

اشعاری نیز که سروده میشود باید حداقل ۱۰ سطر وحد اکثر ۴ سطر باشد .

۴- افراد میتوانند هر چند موضوع از مواضیع پنج گانه سابق الذکر را که مایل باشند انتخاب نموده و مقالات و یا اشعاری در آن زمینه تهیه و ارسال فرمایند .

ج - "جوائز مسابقه"

۱- مقالات و آثار وارده در یک هیئت سه نفری از فضلا و دانشمندان امر مطرح و مورد رسیدگی و مطالعه دقیق قرار خواهد گرفت

۲- هر یک از مواضیع پنجگانه فوق الذکر در حقیقت یک مسابقه جداگانه تلقی شده و نفرات اول و دوم و سوم هر موضوع تعیین خواهد گردید .

۳- علاوه بر درج آثار برندگان هر موضوع تا نفر سوم در آهنگ بدیع بهر یک از نفرات اول یک سال آهنگ بدیع مجانی و بهر یک از نفرات دوم شش ماه آهنگ بدیع مجانی و بهر یک از نفرات سوم یک جلد کتاب نفیس بعنوان یادبود هدیه خواهد شد .

۴- آثار و مقالاتی نیز که حائز مراتب اول و دوم و سوم نشده باشند در صورت اقتضا بتدریج در آهنگ بدیع درج خواهد شد . - نام کلیه شرکت کنندگان در مسابقه در آهنگ بدیع درج خواهد گردید

امید است که خوانندگان با ذوق آهنگ بدیع واریاب قلم از این مسابقه استقبال فرموده و ضمن تشویق کارکنان آهنگ بدیع بطرح اینگونه مسابقات سعی در بهبود وضع این نشریه افراد جامعه را نیز از آثار خود بهره مند فرمایند

۱- جناب رحمن حمیدیم ساکن "ضیا کلا" مازندران مقاله ای تحت عنوان "چرا تاریکی را بر روشنی ترجیح میدهند" و نیز قصیده‌های بمطالع "لیم از روشنی روی تو شد همچو بهار رستم از برد زمستان چو بشد فصل بهار" برای ما ارسال داشته اند از ایشان قطعه شعر دیگری نیز واصل شده است که چند بیت از آن نقل میگردد.

ای خفته بپا خیز که خورشید سر آمد شب رفت و در ظلمت دیجور سر آمد
 ای گمشده در ظلمت او هام و خرافات آن شمس هدی از افق غیب بر آمد
 ای آنکه شدی خسته ورنجور از آلام برخیز و بیا داروی نیکو اثر آمد
 خورشید صفت تا که سراز شرق بر آورد روشن ز رخس خاور و هم باختر آمد
 آنکس که بجان خادم احباب بها بود در هر دو جهان معتبر و مفتخر آمد
 از لطف ایشان متشکریم و منتظر سا پر آثارشان میباشیم.

۲- همساله حلول عید سعید رضوان فرصت مناسبی برای ایجاد آثار دلپذیری به شعرا ی بهائی میدسد امسال نیز جناب یدالله موزون از اهواز قصیده‌ای در این باره سرود و ارسال داشته اند که چند بیت آن ذیلا نقل میگردد.

مژه ای اهل بها باد که رضوان آمد از شمیم مه اردی بجهان جان آمد
 فصل گل گشت وجهان را شده دوران شباب بلبل ار عشق گل و لاله با افغان آمد
 آنکه موعود ام بوده و مقصود رسل صاحب امر و فرستاده یزدان آمد
 آنکه معبود سلف بود و مقصود خلف ظاهر و فاش چو خورشید نمایان آمد
 افق در چو شد تیره زبید بینی خلق ید و بیضا شد و آن موسی عمران آمد
 پرتو شمس بها بر همه جاناتان شمس آنچنانی که عقول همه حیران آمد
 با عرض تشکر با انتظار سا پر آثار ایشان هستیم.

۳- یکی دیگر از شعرائی که بمناسبت عید رضوان امسال قطعه شعری سروده جناب حبیب الله رضوانی میباشند که چند بیت از شعرا ایشان ذیلا نقل میگردد و امیدواریم سا پر آثارشان را در آینده دریافت نمائیم.

ضمناً آهنگ بدیع با کمال اشتیاق و امتنان هرگونه پیشنهاد و طرحی را برای انجام مسابقات جدید پذیرفته و در کمسال علاقمندی طرحها و پیشنهادات و مواضع مفید را مورد عمل قرار خواهد داد.

آهنگ بدیع.

بنگر ای دوست به عالم که چو فضا بریاست عید احباب شد و نغمه شادی برخاست
 همه پروانه صفت گرد گش واله و مست سرخوش از نشاء این خمر قباد به دست
 نوگل گلشن توحید و لسی ابهسی حامی و سرور فرخنده این چند همدی
 کرده تنفیذ در اقطار جهان آئینش چاره‌ای نیست بجز بندگی و تمکینش
 ۱- جناب هوشنگ خضرا فی چند قطعه شعری که قطعه ادبی تحت عنوان "در آستانه
 بیت مبارک شیراز برای ما ارسال داشته اند از لطف ایشان ممنونیم و امیدواریم آثار دیگری
 خود را جهت ما ارسال دارند .
 ۲- بطوریکه در سال گذشته نیز تذکر داده شده است از این پس برای اینکه نویسندگان
 یا شعرائی که اثرشان در آهنگ بدیع درج میشود یک نسخه از شماره‌ای که اثرشان در آن
 درج شده است داشته باشند شماره مزبور در صورتیکه مشترک نباشند بایشان مجاناً
 اهدا خواهد شد .

قابل توجه

تعدادی دوره کامل شماره های آهنگ بدیع از سال سوم تا سال ششم و نیز مقداری شماره‌ها
 متفرقه مربوط بسالهای مزبور در دفتر آهنگ بدیع موجود است که دوره کامل به بهای یکصد ریال
 و تک شماره ۱۰ ریال بفروش میرسد . بدینوسیله از جوانان عزیز و علاقمندان آهنگ بدیع
 و کسانی که مایل بداشتمن مجموعه نفیسی از مقالات و آثار و اشعار متنوعه میباشند دعوت میشود تا
 با مراجعه بنماینده آهنگ بدیع در اطای لجنه جوانان از این فرصت استفاده فرموده و -
 احتیاجات خود را تامین نمایند . برای علاقمندان ولایات در صورت ارسال قبلی وجه
 شماره های لازم فرستاده خواهد شد .

« آهنگ بدیع »

